

کتابخانه

به مناسبت شصت و شش سالگی

عبدالکریم جربزه‌دار

خادم فرهنگ و تمدن ایرانی

به خواستاری: جمشیدکیان فر

کتاب



به مناسبت شصت و شش سالگی

عبدالکریم جربزه‌دار
خادم فرهنگ و تمدن ایرانی

به خواستاری: جمشیدکیان فر

سرشناسه	: کیانفر، جمشید، ۱۳۳۰ -، گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور	: کریمانه: به مناسبت شصت و شش سالگی عبدالکریم جریزه‌دار / به خواستاری جمشید کیانفر.
مشخصات نشر	: قم: انتشارات عطف، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۷۱۶ ص.
شابک	: 978-600-94427-5-1
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: جریزه‌دار، عبدالکریم، ۱۳۳۰ -
موضوع	: مقاله‌های فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	: Persian essays -- 20th century
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۶ ک۴۲۵۶۶ ی / ۱۹۱ PIRA
رده بندی دیویی	: ۸۴۴/۶۳۰۸ شماره کتابشناسی ملی : ۳۳۱۵۸۲۳



عنوان کتاب	کریمانه / به مناسبت شصت و شش سالگی عبدالکریم جریزه‌دار (خادم فرهنگ و تمدن ایرانی)
به خواستاری	جمشید کیانفر
ناظر چاپ	فاطمه بیگدلی
کتاب آرایی	زهرا حسن خانی
نوبت چاپ	اول
شمارگان	۵۰۰ جلد
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۹۴۴۲۷-۵-۱
تلفن تماس	۰۹۱۹۸۶۸۹۴۸۶
آدرس وب سایت	atfpub.ir
ایمیل	atfpub@gmail.com
قیمت	۶۵۰۰۰ تومان



۹ مقدمه

۱۱ گزارشی بی تناسب و بی سروته

اساطیر / ۱۲

۱۹ نگاهی گذرا به کارنامه نشر اساطیر / احمد مسجد جامعی

۲۳ کوششی ارزشمند در باز چاپ آثار ایران شناسی / عسکر بهرامی

۲۹ در فضای اساطیر / منوچهر بیگدلی خمسه

۳۳ روزها کار گل، شبها کار دل (مصاحبه با مدیریت انتشارات اساطیر)

کلیات / ۱۰۳

۱۰۵ سعید مطبوعات کارنامه روزنامه نگارانه سعید نفیسی / سید فرید قاسمی

فهرست نسخه های خطی فارسی موجود در کتابخانه دانشکده الهیات دانشگاه آنکارا / دکتر مهدی افضل

۱۴۷ نسخ خطی قرآنی در کتابخانه ملی فرانسه / دکتر علی رفیعی جیردهی

دین / ۱۵۷

۱۵۹ قربانگاه های انسانی توقفت در بیت المقدس: براساس روایات عهد عتیق و منابع دوره اسلامی

دکتر جواد نیستانی

١٧١	سامريان / حسين جريزه‌دار
٢١٣	ترجمه‌هاي چاپي كتاب مقدس به زبان فارسي تا قرن ٢٠ ميلادي / مجيد غلامي جليسه
	فلسفه / ٢٤٧
٢٤٩	برگ‌هايي از منطق نجات / ترجمه علي اوجبي
	علوم اجتماعي / ٢٦٧
٢٦٩	تعليم و تربيت در اسلام / محمد حسين ساکت
	علوم / ٢٩٧
٢٩٩	شتر در حيوة الحيوان دميري / ترجمه شادروان دکتر سيد رضا انزابي نژاد
	معماري / ٣٠٩
٣١١	سيري در مکتب نگارگري اصفهان دوره صفوي / دکتر جواد شکاری نيري صديقه محبي
	ادبيات / ٣٢٣
٣٢٥	ترانه ، تصنيف ، قول ، نغمه / حميد ايزدپناه
٣٣٥	پيشنهادي در خوانش بيتي از اَبوالطَّيِّبِ مُصْعَبِي / جوياء جهانبخش
	مقايسه و بررسي هنگامه «کوه هماون» در شاهنامه لکي و شاهنامه فردوسي و طومار شاهنامه فردوسي
٣٤٩	مهدی (جبار) اميري
٣٨٣	صائب در غربت هند / دکتر ناصرالدين پروين
	تاريخ / ٣٩١
٣٩٣	نقدی بر عوامل پيدائش علم تاريخ و روند تاريخ نگاري ايراني تا قرون ميانه / دکتر مژگان اسماعيلي
٤٠٧	پدران و پسران به روايت شاهنامه فردوسي و تاريخ / دکتر سليمان امين زاده
٤٢٩	بازتوليد متون هويت ساز در دوران باستان: نمونه؛ متن حماسي ايدگار زريران / علي اکبر مسگر
	سکه شناسي / ٤٤١

خورشیدگرفتگی در سکه های ایرانی / شادروان دکتر محسن جعفری مذهب ۴۴۳

سفرنامه / ۴۴۷

زجر بی اجر / دکتر توفیق سبحانی ۴۴۹

باستان شناسی / ۴۵۵

کشف سنگ نوشته قوانین حمورابی در شهر شوش / دکتر مسعود میرشاهی ۴۵۷
بازنگری کتیبه های حدیثی مجموعه فرهنگی و تاریخی شیخ صفی الدین اردبیلی براساس تفاسیر

عرفانی شیخ صفی الدین اردبیلی / حسن یوسفی ملکه گلمغانی زاده اصل ۴۶۷

فشرده ای از گزارش «بررسی باستان شناختی سیستان» فاز ۱ / رضامهر آفرین، سید رسول و سوی حاجی،

جواد علایی مقدم، احمد محمدنیا ۵۰۱

گوی بالدار و معنا و مفهوم آن در هنر هخامنشی و ارتباط آن با هویت پارسیان / دکتر بهمن فیروزمندی ۵۱۹

جغرافیای تاریخی / ۵۵۳

دریای مازندران و خزرستان / مهندس منوچهر احتشامی ۵۵۵

جغرافیای تاریخی ابهر / پروین استخری ۵۷۱

اهر، الگویی موفق از تعامل سازنده در توسعه فضاهای شهری / دکتر حسن کریمیان، مهدی کاظم پور ۵۷۷

اسناد / ۵۹۵

سندی نویافته از عزل و نصب حکام طالش در دوره قاجار / دکتر علی رفیعی اکبر شریف زاده ۵۹۷

خریده / حمید ایزدپناه ۶۰۳

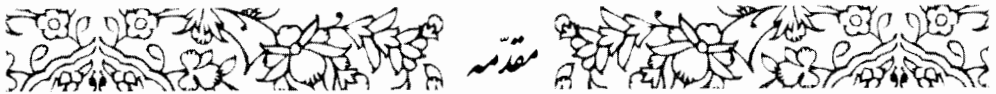
ایران شناس دانمارکی / مسعود کدخدایی ۶۱۱

نقد و بررسی / ۶۳۳

گاهشماری مجالس / کوشیار گیل ۶۳۵

ابوالبرکات بغدادی و بوعلی سینا / علیرضا ذکاوتی قراگزلو ۶۵۹

۶۶۳	نگاهی نقدگونه به ترجمه فارسی کتاب ابزارآلات علمی / فرید قاسملو
۶۷۱	شرق‌شناسی و تاریخ صدر اسلام / دکتر فاروق عمر فوزی ترجمه: فاطمه جعفرنیا
۷۰۵	بررسی جریان تاریخ نگاری فارسی تا پایان سده ششم هجری / امین تریان



بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

از ایام جوانی کمابیش بامسائل و مصائب نشرآشنایی داشتم و اقتصاد نشر را می‌شناختم بیش از آنکه از مسائل سیاسی روزآگاه باشم یا دنیای نشر انس و الفت بهتری داشتم، انقلاب که شد و همه چیز تغییر یافت و این تغییر در دنیای نشر هم پدید آمد، ناشرانی پایه عرصه ظهور نهادند و خیلی زود ناپدید شدند، اما بودند استخوان دارانی که ماندند و عاشقانه بدین مهم پرداختند.

آشنایی من با مجموعه انتشارات اساطیر به روزی می‌رسد که با تعجب دیدم که آقای صانعی از کارکنان اسبق انتشارات امیرکبیر که حال در انتشارات سحر کار می‌کرد و تصور من بر آن بود که بانی و یا از سهامداران این نشر است کتابی را به من دادند که بفرمایم این هم تاریخ طبری، بله تعجب کردم و تعجب هم داشت. کسانی که آن روزگار را بیاد دارند قطعاً می‌دانند که اقدام به چاپ دوره طبری در آن شرایط انقلابی و بازار روزنامه‌های چپ و راست و کتاب‌های جلد سفیدی که همه از ایدئولوژی انقلابی دم می‌زدند، کاری بود کارستان و دل و جرأت می‌خواست چنین اقدامی در آن بازار نشر، بی‌اختیار گفتم عجب جریزه‌ای دارد مدیر نشر اساطیر، جواب شنیدم که بله نام حقیقی مدیر این نشر هم جریزه دار است.

آقای جریزه دار را ندیده و نمی‌شناختم، واسطه آشنایی از نزدیک، دوست به سفر رفته دکتر صوتی بودند - هر کجا هست خدایا به سلامت دارش - نخستین بار کپی کتابی را از من خواستند تا از کتابخانه ملی برایشان تهیه کنم و تأکید بر کیفیت کپی برای انتشارات اساطیر می‌خواستند. دوسه سالی گذشت و من مجموعه تاریخ طبری خود را کامل کردم تا این که روزی دکتر صوتی به دیدن آمد و از کتابخانه ملی می‌خواست به انتشارات اساطیر برود،

بی اختیار همراهی کردم شاید ته دل می خواستم این آقای جریزه دار را ببینم، خاصه که در افواه می شنیدم که کاموا فروشی بازار نشر را بهم ریخته.

داستان کاموا فروشی را در شرح حال خود نوشت آقای جریزه دار در همین مجموعه بخوانید، وقتی دیدم شان حیرت کردم، مردی با قد متوسط و عینکی بر بالای پیشانی با ابروانی پرپشت مشغول محاسبه بود، محاسبه هزینه کتاب جدید یا چیز دیگری نمی دانم، از پشت میز بلند شد و به طرف ما آمد، بنده را که نمی شناخت، قطعاً این حرمت از آن دکتر صوتی بود و بعد معارفه، یکی دوبار دیگر هم تصادفاً به دیدارشان رفتم تا اینکه روزی با شادروان ع. روحبخشان به اساطیر پا گذاشتم که روحبخشان هم شهری و هم ولایتی ما بود با جریزه دار و نتیجه این دیدار شد تاریخ بختیاری و بعد هم ناسخ التواریخ قاچار و قس علی هذا.

درباره کارنامه انتشارات اساطیر دو تن از بزرگواران مطلبی نوشته اند، نخستین از آقای مسجد جامعی وزیر پیشین وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و دومی از آقای عسکر بهرامی. پس راه هرگونه سخن را بر من بسته اند و همچنین در مصاحبه ای که سال های پیش به اتفاق آقای فرامرز مسعودی با آقای جریزه دار داشتیم و در آن کتاب ماه کلیات آن زمان چاپ شده و عیناً در این مجموع هم آمده دیدگاه و اندیشه های نشر آقای جریزه دار را منعکس می کند گرچه دهه ای از آن مصاحبه می گذرد، اما هنوز همان است که بود، چرا که آرمان ها و دیدگاه های جریزه دار تفاوتی نکرده و هنوز در شوق نشر متون تاریخی، ادبی، عرفانی و اسلامی است و چاپ کتاب های درسی دانشگاهی و رمان را کمک هزینه ای می داند برای نشر متون و احیای میراث مکتوب ایرانی - اسلامی.

اندیشه و شعله آتش نشر ارج نامه به مناسبت سی امین سال فعالیت انتشاراتی اساطیر را دوست خوبم آقای حمید ایزدپناه با یک تلفنی از پاریس به جانم انداختند و خود بلافاصله دوسه مقاله ای را از دیار فرنگ برای شروع ارسال کردند و شد پایه و مایه ای برای کریمانه (ارج نامه ای به مناسبت) و عنوان را هم تا جایی که به خاطر دارم از اوست.

این اندیشه را با دوستان در میان گذاشتم که با استقبال مواجه شد و هریک مشوقی برای ادامه کار و حاصل شد این مجموعه ای که پیش روی شماست. درباره کریمانه سخن نمی گویم چرا که باورم بر این است که: مشک آن است که خود ببوید، نه آنکه عطار بگوید.



گزارشی بی تناسب و بی سروت

بسی رنج بردم درین ...

در بیستم آذر ۱۳۳۲ در بروجرده دنیا آمدم. کلاس چهارم ابتدائی بودم که پدرم را از دست دادم، خیلی سخت بود بی پدری و یتیمی و داغ آن بدجوری به دلم ماند. دوره ابتدائی را که تمام کردم درس را رها کرده، رفتم که مغازه را بگردانم. پدرم مطبوعاتی داشت. نماینده روزنامه اطلاعات بود و تهران مصور و توفیق و چند مجله دیگر هفتگی آن روزگار و لوازم التحریر و بلیط بخت آزمایی هم می فروخت و کتاب و رمان های انگلیسی. اهل قلم بود و شاعرو در اشعارش فارغ تخلص می کرد. مختصر شرح حالش در تذکره حزین آمده است. آن زمان که به علت از کار افتادن کلیه هایش در گذشت سی و دو سالش بود. ترک تحصیل من یک سال به درازا کشید. بعد آن دوباره به درس و مشق برگشتم و به دبیرستان رفتم اما هم مغازه کتابفروشی را می چرخاندم و هم درس می خواندم تا دیپلم ادبی. دوست داشتم و این دوست داشتن هم داغ دیگری است که تاکنون بردل من مانده است که معلم بشوم. معلمی را دوست داشتم و دارم اما نشد. یادم نمی رود که سال آخر دبیرستان با اینکه تمام وقتم را مغازه کتابفروشی می گرفتم و بیشتر اوقات خدا از دبیرستان جیم فنگ می شدم که به مغازه برسم و دبیرها هم جوانمردانه زیر سیبیلی رد می کردند که من از نه سالگی عیالوار بودم و باید خرج خانواده ام را در می آوردم، امتحان های ثلث اول و دوم و سوم را بخوبی گذراندم. آن روزگار ششم متوسطه که می رسیدی بعد از امتحان های سه گانه باید در امتحان نهایی که امتحانی سراسری بود و سؤال ها

هم از مرکز می رسید شرکت می کردی و اگر آنجا قبول نمی شدی مردود بودی و برای امتحان نهایی کارت صادر می شد و با تشریفات و جلال و جبروت و سخت گیری هایی برگزار می شد بدون اغراق شکوهمندتروارزشمندترو هول آورتر از کنکورهای ده بیست سال پیش. باری روزی که کارت های ورود به جلسه را توزیع می کردند، معمولاً رئیس دبیرستان شاگردان را صدامی کرد و تک تک کارت آن ها را به دستشان می داد و برایشان آرزوی موفقیت می کرد. وقتی نوبت من رسید و صدایم کرد قدم به دفتر دبیرستان گذاشتم دستم را دراز کردم که کارت ورود به جلسه را بگیرم و مدیر هم دستش را دراز کرد و کارت را جلو آورد که یکباره دستم را پس کشیدم و گفتم در امتحان شرکت نمی کنم. خدا حافظ. مدیر با غیظ صدایم کرد و گفت پسر مگر دیوانه شده ای؟ گفتم نه. اما اگر در امتحان شرکت کنم قبول می شوم و قبول بشوم باید به سربازی بروم و سربازی رفتن من همان، و رشکستگی مغازه و بی خرجی ماندن خانواده ام همان. پس باید شرکت نکنم و رد بشوم که بتوانم معافیت کفالت بگیرم که زندگی خانواده ام از هم نپاشد و در حالی که داشتم شتابان از دفتر مدیر خارج می شدم اشکی را که در چشمانش جمع شد دیدم و سیل اشکی را که در دل من جمع شده بود ندید و هیچ کس ندید و تا امروز آن اشکریزان اندرونی از حسرت اینکه نتوانستم گنج به دست گیرم با من است و در من است. باری از سربازی معاف شدم و با تمام کوشش و توانم به کتابفروشی پرداختم و کم کم کتابفروشی امیرکبیر برای خود آوازه ای در بروجرد و شهرهای اطراف پیدا کرد اما نه به این راحتی که دارم می نویسم و می گذرم که من جز مغازه ای که میراث پدری بود چیزی نداشتم حتی آهی در بساط و عیالوار هم بودم و به من گذشت همان طور که سیخ از کباب گذشت.

کتابفروشی امیرکبیر بروجرد یک عیب بزرگ داشت و آن این بود که کتاب را سوامی کرد و هر کتابی را عرضه نمی کرد و نیز به هر کس خورند خودش کتاب معرفی می کردم و همین باعث خوشایندی مشتاقان کتاب آن روزگار شد؛ اما اداره و دستگاهی را خوش نیامد که امیرکبیر بروجرد پاتوق شده بود و دانشکده و مزاحم و باید که بسته می شد، یا به زبان خودش و عاقل به یک اشاره یا...

من اشاره نه، که اشارات را دریافته بودم و به دنبال چاره می گشتم که باید کاسبی هم بکنم که خرج داشتم و خرج خانواده. درین هول و ولاری که به تهران آمده بودم از کوچه برلن گذشتم. می خواستم به شاه آباد آن روز بروم و از فردوسی میانبر زدم. وسط کوچه تابلوی شرکتی توجهم را جلب کرد! شرکت زیگزاگ ماشین: نماینده ماشین های ژاکت بافی. یادم افتاد که از میراث به جا مانده پدرم یک چرخ ژاکت بافی قدیمی هم دیده بودم. وارد شرکت شدم ماشین ژاکت بافی برادر

رانگاه کردم. با اعجاب، حسرت و وحشت. که آقایی پیشم آمد و گفت کاری از من برمی آید؟ گفتم قیمت این ماشین چقدر است و طرز کار آن چگونه است؟ پرسید برای چه؟ گفتم می خواهم نمایندگی آن را برای شهرستان بگیرم. مراد عوت به نشستن کرد. برایم گفت چایی بیاورند و گفت قیمت این دستگاه هزار و پانصد تومان است ما به نمایندگان چیزی تخفیف می دهیم و آموزش کارش رایگان است. به این ترتیب که شما باید در شهر خودتان کلاس آموزش آن را دایر کنید و هر کس ماشین خرید در یک دوره پانزده روزه او را رایگان آموزش دهید و هزار و پانصد تومان رقم بالایی بود، با خودم فکر کردم اگر اینها نمایندگی را به من بدهند و من بتوانم ماشین ژاکت بافی بفروشم نابود می شوم چون باید به اقساط یک ساله بفروشم و با اقساط یک سال نمی شود پرداخت چهار ماهه داشت و اگر بفروشم هم که روی دستم می ماند و باز نابود می شوم. آمدم بیایم بیرون که گفت چه شد؟ جواب دادم باید فکر کنم خدمت می رسم. پرسید از کدام شهری؟ گفتم بروجرد. پرسید کجاست؟ گفتم استان لرستان بین شهرهای اراک و خرم آباد بعد از گذشتن از قم. آدرس را یادداشت کرد و من بیرون آمدم. فکر کنم او اسط بهار بود. از شرکت بیرون آمدم و از فکر ماشین بافندگی. و از یاد و ذهن من هم رفت. او آخر پائیز بود و در مغازه بودم. سر چراغ بود که دیدم در مغازه باز شد و همان آقایی که در شرکت زیگزاگ ماشین دیده بودم که بعداً فهمیدم مدیر عامل شرکت بود - حاج احمد و رشوچی - وارد مغازه شد. ماشین فولکس واگنش را که دو طرفش عکس ماشین بافندگی برادر بود جلوی مغازه پارک کرده بود. سلام کردم. جواب سلام را داد. گفتم بفرمایید. نگاهی حسابگرانه به مغازه زوار در رفته و من و آقا بزرگم انداخت - پدر بزرگم زنده بود و در مغازه بود و قسمت این بود که زنده باشد و به دست خود تنها فرزندش را که پدر من باشد به خاک بسپارد. باید از آقا بزرگ بیشتر بنویسم که ارتباط من و او هر روز بیشتر می شد در صورتی که بیش از سی سال از درگذشتش می گذرد - چند لحظه ای سکوت کرد که طولانی تر از آن تاکنون ندیده ام و پس از آن لب به سخن گشود در حالی که مفاتیحی زیر بغلش بود: دیدم تورفتی و پیدایت نشد. این بود که من آمدم نمایندگی را به تو بدهم. گفتم من نمی توانستم بیایم چون اگر نمایندگی را می گرفتم، ماشین می فروختم خراب می شدم. نمی فروختم هم خراب می شدم این بود که گذشتم. گفت شنیده ام خرج خانه داری، تاکی می خواهی تمبر پست بفروشی و ده شاهی ده شاهی جمع کنی که خرجت دربیاد؟ - آن روزهای یکی از کارهایی هم که برای کسب درآمد

می‌کردم، هم من و هم مغازه‌هایی دیگر، این بود که می‌رفتم از اداره پست یک ورق صد عددی تمبر می‌خریدم بیست تومان، تمبر پست ۲ ریال بود - و می‌آوردم در مغازه و می‌فروختم دانه‌ای دو زاروده شاهی (۲/۵ ریال) و این ده شاهی سود من بود و روزی بیست سی عدد تمبر هم می‌فروختم، اشاره‌اوبه این موضوع بود. گفتم رزاق خداست. تا حالا رسیده. اما حقیقتش این بود که می‌رسد امانان بخور و نمیر و آن هم باچه سختی - اگر خدا تفضل کند باید که شرح کتاب فروشی را باز کنم و بگویم و این تلگرافی نویسی را کنار بگذارم - گفت قبول کن. من هم همین جور قصد کرده‌ام خدمتی به تو بکنم. چرایش را هم نمی‌دانم. تشکر کردم و گفتم نمی‌خواهم. درین حین در باز شد و یکی از مغازه‌داران خوشنام و متمول بروجر د که لوازم خانگی و چرخ خیاطی ژوکی می‌فروخت و هم پُر مایه بود و هم خوش نام در مغازه را باز کرد و داخل شد. سلام کردم. گفت این فولکس که عکس ماشین ژاکت بافی دارد جلوی مغازه شما پارک شده است صاحبش را می‌شناسی؟ بادست، اشاره به حاج آقا ورشوچی کردم و گفتم ایشان است. سلام علیک کردند. آقای ورشوچی پرسید چکار دارید؟ جواب داد می‌خواهم نمایندگی ماشین‌های ژاکت بافی را برای بروجر بگیرم. گفت خوشحال می‌شدم اما نمایندگی را به جریزه‌دار داده‌ایم و کار از کار گذشته است. آمدم بگویم نه. دهنم باز نشد. خدا حافظی کرد و رفت. چند دقیقه نگذشته بود که در باز شد و خانم و آقای وارد مغازه شدند - خانم و آقای دوائی - و باز هم سراغ صاحب ماشینی را گرفتند و باز من حاج آقا ورشوچی را نشان دادم. گفتند نمایندگی ماشین‌ها را می‌خواهند و باز ورشوچی همان جواب را داد. در مورد خرید ماشین و نحوه آموزش کارکرد آن پرسیدند که آقای ورشوچی گفت آموزش کارکرد ماشین در یک دوره ۱۵ روزه رایگان است و ما کسی را همین یکی دو روزه پیدا می‌کنیم و آموزش می‌دهیم و کلاس آموزش آن را دایر می‌کنیم. خانم دوائی پرسید کسی را یافته‌اید؟ گفت نه. خانم دوائی گفت پس کلاس آموزش را به من بدهید. با کسی که قرار نگذاشته‌اید. جواب داد خیلی خوب. خانم دوائی در جایک دستگاه ماشین خرید و پولش را نقد داد. هزار و پانصد تومان چک روز و آقای ورشوچی چک را گرفت و داد به من و گفت دشت اول است بسم الله. این رانگه دار و با آن ها قرار گذاشت که فردا ماشین را تحویل بدهد و آموزش هم بدهد و خانم دوائی مربی آموزش کارکرد ماشین در بروجر بشود. خدا حافظی کردند و رفتند. گفتم پدر بیمارم دو تا آدم حسابی دست به دهن برای گرفتن نمایندگی آمدند و در شان کردی و چسبیدی به من یک لاقبا. گفت توکل کن. با هم شریک می‌شویم. سود از تو و ضرر از من و گفت و گفت و شام

هم با اینکه اوبه ما وارد شده بود و من باید دعوتشان می‌کردم دعوت‌م کرده هتل و ماشدیم نماینده ماشین‌های ژاکت بافی و در طرفه‌العینی هزار و پانصد تومان پول توی جیبم آمد - مبلغی که تا آن روزنه دیده بودم و نه می‌توانستم فکرش را بکنم - و سودی ۲۲۵ تومانی بردم که رقم هنگفتی بود و به قول خود حاج آقا و رشوچی چند تا تمبر باید می‌فروختم و ده شاهی روی هم می‌گذاشتم تا ۲۲۵ تومان بشود. باری، فردا اولین ماشین را آقای ورشوچی تحویل داد و آموزش داد و خانم دوائی هم که هم خیاط بود و هم با دست بافنده قابلی بود و هم هوش و استعداد فوق‌العاده‌ای داشت سریع‌آید گرفت و جاهم که در منزل خودش داشت و کلاس روبه راه شد و همسایه‌اش هم آمد ماشین دوم را خرید و شد که کار من دگرگون شد. یک کتاب جیبی دو تومان بود و ورقعی و وزیری چهار پنج تومان ۲۰٪ از تهران تخفیف می‌گرفتم. کرایه حمل را می‌پرداختم مشتری ۱۰٪ تخفیف می‌گرفت. چی‌ته‌اش می‌موند که بشود زندگی کرد و خرج آقا بزرگ و مادر و خواهر و برادرها را داد و حالا در یک چشم به هم زدن ۴۵۰ تومان سود خالص و سه هزار تومان پول در جیب - البته پول زیگزاگ ماشین - ولی به هر صورت رقمی بود که تا آن روزنه دیده بودم و نه خوابش را می‌دیدم. ناخواسته شده بودم نماینده ماشین‌های ژاکت بافی برادر و بعد هم خوب ماشین کاموامی خواست و کاموا هم آورد و بعد چرخ خیاطی و کتاب هم کم‌کم پس می‌رفت تا اشارتگر کوتاه بیاید و این بود که سراز کار و باری در آوردم که هرگز به مخیله‌ام خطور نکرده بود. کارم گرفت و مغازه‌ای در میدان ژیا خریدم که انواع ماشین‌های ژاکت بافی و خیاطی و کاموا و نخ‌های گلدوزی را عرضه می‌کرد و بعداً مغازه دیگر و لوازم خانگی و یواش یواش توزیع محصولات توشییا، کندی، جنرال الکتریک، هور، فیلکو، سیکر، ایندزیت، برانت، شارب لورنس، آیوا و... و بعد هم توزیع در بروجرد و پس از آن گرفتن بازار عمده‌فروشی شهر دورود و ازنا و الیگودرز و ملایرو نهاوند و تویسرکان و خرم‌آباد و خلاصه شدیم ملک‌التجاری به سه دهه مغازه به مساحت دویست متر در زمینی ۴۵۰۰ متری و ماشین مینی بار و راننده و حسابدار و هفت روز خدائنه روز کار می‌کردم هفت روز و شب در راه تهران بروجرد که روز را صرفه جویی کرده باشم اما ارتباطم با کتاب قطع نشده بود. کتاب‌فروشی امیرکبیر سال پنجاه جمع شده بود و اشارتگر هم دست از سرم برداشته بود اما کتاب‌فروشی شخصی‌ام کامل و کامل‌تر می‌شد و دیگر هر ماه یک بار به مقابل دانشگاه می‌رفتم و از کتاب‌فروشی کتاب می‌خریدم و کتاب‌هایی را که از کتاب‌فروشی‌های دیگر خریده بودم آنجا جمع می‌کردم. پول همه را نقد می‌دادم و کارتن می‌کردم و به بروجرد و به در خانه می‌بردم. روزگار خوشی بود - بدون حساب و کتاب و واهمه پول برای کتاب دادن - مینی بار من مرتب بین شهرهای استان می‌گردید و این جدای کامیون‌های درستی بود که سفارش می‌دادم مستقیماً از

تهران به عنوان فروشگاه‌های حمل می‌شد. خانه هم خریدم دوبرود و طبقه در همان میدان ژیا. ازدواج کردم، خانه دیگر خریدم اعتبار بانکی داشتم. آن روزگار حدود دو میلیون و دویست هزار تومان. پرونده اعتباری من در آن روزگار در استان لرستان، همدان و کرمانشاه منحصر به فرد بود و درین سه استان جز من کسی حتی اعتبار پانصد هزار تومانی نداشت. داشت می‌چرخید و خوب هم می‌چرخید که سال ۵۷ آمد و انقلاب شد و هم شرکت‌ها به تدریج نمایندگی‌های قدیمی را حذف کردند و هم من فیلم یاد هندوستان کرد. اشارت‌گر دیگر نبود - خیلی تلگرافی می‌نویسم باید مشروح تربیشود. شاید روزی دیگر تحریر دومی ازین نوشته در آید که گویا تر باشد، فعلاً از ترس تهدید استاد جمشید کیان فرمی نویسم - و این طول و تفصیل چگونگی آبی به زیر پوستم آمدن رابی خود و بی دلیل نیاورده‌ام که در سطور آینده معلوم می‌شود. باری یواش یواش دور معکوس شروع شد و کارو بارم تعطیل شد و نمایندگی هافسرخ گردید. به تهران مهاجرت کردم. دفتری در خیابان ایرانشهر گرفتم مدتی بازی بازی توی لوازم خانگی بودم. اما فرصت بیشتری برای مطالعه پیدا کرده بودم و نیز می‌خواستم کسری کتاب‌هایم را هم جور کنم. یادام است که تاریخ طبریم ناقص بود و جلد ششم و هفتم را نداشتم. یک روز به ناشری که بر من سمت استادی دارد که امیدوارم اسبابی فراهم شود تا از ایشان و دیگر بزرگان و ارکان نشر ایران بنویسم - گفتم چرا تاریخ طبری را نمی‌گیرید تجدید چاپ کنید؟ فرمودند سنگین است و خطرناک. متون خواب زیاد دارد و هیچ جور جواب نمی‌دهد در ثانی به جای اینکه یک عنوان کتاب در ۱۶ جلد چاپ کنی بهتر است شانزده عنوان کتاب تک جلدی چاپ کنی که هم در دسرهای نفس‌بر کتاب‌های دوره‌ای را نداشته باشی و هم شانزده شانس. همان جاجر قه‌ای در ذهن من زد: انتشاراتی راه بیان دازم و بدون توجه به پسند بازار، آن دسته کتاب‌هایی را که ضرورت چاپ دارد و توجه اقتصادی ندارد چاپ کنم و این چنین بود که اساطیر تولد یافت و در ۱۳۶۱/۶/۲۳ رسماً به ثبت رسید و یا علی گفتیم و راه افتادیم تا امروز که حدود ششصد عنوان کتاب چاپ کرده‌ایم بیشترش در اسلام‌شناسی، عرفان، ادب فارسی و تاریخ و توجه قلبی من بیشتر به تاریخ ایران و اسلام بوده است و بیشتر سعی و تلاشم را هم در همین زمینه کرده‌ام و بیشترین رنج و شادی را هم از همین برده‌ام. به هر صورت اکنون که این سطور را از ترس تهدید جناب جمشید کیان فرمی نویسم کارنامه من و اساطیر در معرض دادرسی عموم فرهنگ دوستان و فرهنگ‌پژوهان است و اگر توانسته باشد و توانسته باشم ذره‌ای ادای دین کرده باشم به خاک پاکی که ساخته شد از کالبد نیاکان و لاتبارمان در گذر اعصار و قرون است. زهی سعادت و اگر نه و اسفا. این سخن بگذار تا وقتی دگر، به امید داشتن فرصت.



نگاهی گذرا به کارنامه نشر اساطیر
کوششی ارزشمند در بازچاپ آثار ایران‌شناسی
در فضای اساطیر
روزها کار گِل، شب‌ها کار دل (مصاحبه با مدیریت انتشارات اساطیر)

نگاهی گذرا به کارنامه نشر اساطیر

احمد مسجد جامعی *

اساطیر از ناشرانی است که در سه دهه گذشته بیشترین فعالیت را در حوزه احیاء آثار پیشینیان در حوزه ایران و اسلام داشته است. احیاء متون در فرهنگ ایرانی از جایگاه ویژه و والائی برخوردار است؛ زیرا پایه بسیاری از علوم به ویژه در حوزه زبان و ادب در آثار گذشتگان قابل جستجو است.

آثار انتشارات اساطیر در چند گروه جای می‌گیرد:

نخست باز چاپ آثار فارسی است که توسط محققان گذشته مثل محمد قزوینی، عباس اقبال، ملک الشعرای بهار، احمد بهمنیار و... تصحیح و در همان سال‌های دور به چاپ رسیده است، این آثار به همان شکل عیناً باز چاپ (افست) شده به صورتی که حتی غلط‌نامه در کتاب قرار دارد و صفحه عنوان اصلی عیناً آمده است به نحوی که حتی قیمت زمان نخستین نشر کتاب را می‌توان دانست. این ویژگی موجب اعتماد بیشتر خریداران و جستجوگران این قبیل آثار است که نسخه‌ای کامل و مطابق با آنچه آمده را در دسترس دارند.

یکی از تفاوت‌های نشر اساطیر با ناشرانی که در حوزه میراث مکتوب ایران و اسلام فعالیت دارند، پرداختن به این نمونه هاست، در واقع آن‌ها بیشتر به آثاری که چاپ و تصحیح نشده و به صورت نسخه خطی مانده است و یا تصحیح درست و کاملی از آن‌ها انجام نگرفته می‌پردازند. صد البته که انتشارات اساطیر بدین مهم هم پرداخته که نمونه این قبیل فعالیت‌های آن در پی خواهد آمد.

* وزیر پیشین وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، عضو شورای شهر تهران.

گروه دیگر از آثار انتشارات اساطیر باز چاپ نشریات قدیمی فارسی است، سال‌ها پیش چنین پیشنهادی را به ایشان دادم و خوشبختانه پرداختن به این مهم در دستور کارشان قرار گرفت و اکنون این مجموعه آثار را عرضه داشته‌اند. روش کار اساطیر در این بخش، به همان سبک و سیاق کتاب‌های فارسی است به نحوی که عین نشریات را با چاپ جدید همراه با فهرس و با همان قطع اصلی که بعضاً قطع آن به قول جلال آل احمد در هیچ طاقچه‌ای جای نمی‌گیرد، چاپ می‌کند؛ گروه بعدی آثاری است که درباره اساطیر انتشار داده است، بی‌آنکه بدانم چرا این نام را برای فعالیت‌های خود برگزیده، اما ظاهراً همین نام موجب نشر مجموعه‌ای از اساطیر جهان در این انتشارات شده است، حجم و تعداد این آثار در بازار نشر ایران با هیچ ناشر دیگری قابل مقایسه نیست.

انتشارات اساطیر در عین حال از ارائه آثار دست اول که برای نخستین بار چاپ می‌شود، غافل نبوده و بخش متناهی از آثار منتشر شده اساطیر در همین حوزه است که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به مجموعه‌های روضة الصفا (تاکنون در ۱۵ جلد) و ناسخ التواریخ (تاکنون در ۱۹ جلد)، تذکره عرفات العاشقین (در ۷ جلد)، تذکره ریاض الشعراء (در ۵ جلد) و چند عنوان دیگر در همین زمینه تذکره‌ها، یادداشت‌ها و خاطرات عین السلطنه سالور که در حقیقت دایرة المعارفی از تاریخ و اقتصاد و سیاست و علوم اجتماعی عصر قاجار است (در ۱۰ جلد) اشاره کرد که مثنی از نمونه خروار است و اگر به همه آن‌ها پرداخته شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

بخش دیگری از آثار اساطیر تجدید چاپ آثاری است که در خارج از ایران بعضاً در یکصد سال پیش چاپ شده و حکم کبریت احمر دارند که عیناً و با همان حروف در قطع و شکل چاپ می‌کند مانند فرهنگ شاهنامه، اوستا، کتاب مقدس، دستور زبان پهلوی (دو جلدی که مجموعه متن و گرامر را در بر می‌گیرد و جزء متون درسی زبان‌های باستانی و گرامر زبان پهلوی است)، و مهم‌تر از همه دو کتاب نایاب جهانی یعنی نامنامه ایرانی اثر فردیناند یوستی و فرهنگ ایران باستان اثر بارثلمه را باید نام برد.

از مهم‌ترین حوزه‌های فعالیت نشر اساطیر بخش ترجمه است که عمدتاً در حوزه ادبیات، رمان، تاریخ ایران و اسلام و تاریخ جهان است که نمونه بارز آن ترجمه تاریخ الکامل ابن اثیر (در ۱۵ یا ۱۶ جلد) است.

بخش پرفروش آثار اساطیر کتاب‌های درسی مربوط به زبان و ادبیات فارسی و عربی است از قبیل مبادی العربیه که متن عربی همراه با ترجمه فارسی است که بسیار مورد استقبال دانشجویان این رشته قرار می‌گیرد و تقریباً هر ساله با چاپ جدید عرضه می‌شود. از ویژگی‌های مدیریت محترم انتشارات اساطیر بهره‌گیری از آراء و نظرات صاحب نظران است به عنوان نمونه گروهی از جمله آقایان ایرج افشار، علی اشرف صادقی، کامران فانی، سید فرید قاسمی، جمشید کیان فرو... به ایشان مشورت می‌دهند. انتشارات اساطیر آینده‌نگر هم هست و معمولاً طرح‌های تحقیقاتی و برنامه‌های درازمدت برای ترجمه در دست اقدام دارد که در آینده‌ای نزدیک شاهد نشر این قبیل آثار هم خواهیم بود. همه این فعالیت‌ها در بخش خصوصی است، کارهایی که در مدیریت‌های دولتی با حمایت‌های مالی و اعتبارات مستقیم و غیرمستقیم بسیاری همراه است؛ اما در نشر اساطیر با همان روال معمولی نشر ایران که گاهی تند و گاهی آهسته حرکت می‌کند، در این فعالیت‌ها شکل می‌گیرد و استمرار می‌یابد. پیوستگی در کار و عشق و علاقه عبدالکریم جربزه‌دار و اعتقاد و پایبندی او به ایران و اسلام، موجب نشر آثار خارق‌العاده‌ای شده است.

کوششی ارزشمند در بازچاپ آثار ایرانشناسی

عسکر بهرامی *

یادداشت:

نویسندگان و مترجمان همواره وامدار ناشرانی هستند که با سرمایه‌گذاری در راه تولید و انتشار اثر و رساندن آن به دست خواننده، نقشی شایان توجه در گسترش فرهنگ دارند. با این همه جایگاه واقعی ناشر همواره هم چنان که باید و شاید دیده نمی‌شود. کوشش گردآورندگان این مجموعه در پاسداشت حرمت و جایگاه یکی از چند ناشری که پیشینه درخشانی در زمینه ایرانشناسی دارد، ستودنی است و امید که سرمشقی باشد برای کوشش‌های دیگری از این دست و مایه دلگرمی ناشران دیگر که چراغ نشر آثار ایرانشناسی را روشن نگاه می‌دارند، خاصه در این روزگار که ...

شناخت ایران که - به قول امیل بنونیست - در روزگار باستان همواره کانون توجه جهان بوده است، از همان روزگار آغاز شد، اما دانش موسوم به ایران‌شناسی پدیده‌ای نسبتاً متأخر است که به ویژه در سده نوزدهم در اروپا و سپس آمریکا پا و سپس اوج گرفت و در سراسر سده پس از آن نیز رونق و رواج بسیار داشت. در این دو سده - و مشخصاً در چند دهه میانی این دوره، یعنی اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم - آثار مهمی در زمینه ایرانشناسی به منصه ظهور رسیدند که اغلب آن‌ها با گذشت یک سده از زمان تألیفشان هنوز بی‌همتا و از منابع اصلی و معتبر مطالعات ایرانی به شمار می‌روند. انتشار این آثار از یک سو روند ایرانشناسی را شتاب بخشید و در مسیری تازه قرار داد و و از سوی دیگر توجه ایرانیان را هم برانگیخت تا علاوه

* پژوهشگر ایرانشناسی.

برشناساندن پژوهش‌های غربی، خود نیز آثاری ارزشمند در این زمینه بیافرینند و در این باب نیز در کنار استادان و پژوهشگران و مترجمان، ناشرانی هم بودند که حاصل کار آنان را منتشر ساختند و مصدرو منشأ خدمات فرهنگی ارزشمندی شدند. یکی از این ناشران آقای عبدالکریم جریزه‌دار، بنیانگذار و مدیر انتشارات اساطیر است که با نشر و باز چاپ دهها اثر در زمینه‌های مختلف، به ویژه تاریخ و فرهنگ ایران، نقشی ماندگار در تاریخ نشر ایران دارد. این یادداشت، به پاسداشت تلاش‌های فرهنگی ایشان، به معرفی و یادآوری اهمیت کتاب‌هایی می‌پردازد که از آثار تأثیرگذار و پایه در مطالعات زبان‌ها و ادیان ایران باستان هستند؛ آثاری که اغلب چندین دهه از آخرین چاپ آن‌ها گذشته است و دور از دسترس پژوهشگران قرار داشته‌اند و باز چاپشان از سوی انتشارات اساطیر، به نوعی احیای این آثار بوده است.

مجموعه‌ای از آثار مطالعات ایران پیش از اسلام که انتشارات اساطیر آن‌ها را باز چاپ کرده، شامل دو بخش است: یکی آثار کلاسیک به زبان‌های اروپایی است شامل اوستا، فرهنگ ایران باستان، نامنامه ایرانی، دستور زبان و گزیده متون اوستایی، و دستورنامه پهلوی - و دیگری مجموعه آثار ابراهیم پورداوود به زبان فارسی.

اوستا

اروپاییان پس از آشناس شدن با کتاب مقدس زردشتیان، موسوم به اوستا، کوشش‌هایی برای گردآوردن نسخه‌های آن آغاز کردند و از پی آن هم، پژوهشگرانی، با صرف سال‌ها وقت و تطبیق دادن نسخه‌ها، به فراهم آوردن متنی ویراسته بر اساس نسخه‌های متعدد و پراکنده آن پرداختند. آخرین و مهمترین تلاش در این زمینه را کارل فریدریش گلدنر (۱۹۲۹-۱۸۵۳ م) به ثمر رساند. او با بررسی یکصد و بیست نسخه متنی منقح از اوستا را فراهم آورد که طی سال‌های ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۶ در سه جلد، به طرز زیبا و چشم‌نواز به چاپ رسید و از آن پس «اوستای گلدنر» پایه پژوهش‌های اوستایی قرار گرفت. این اثر نیز دیرزمانی، به ویژه در دهه‌های اخیر، نایاب شده بود و اهل تحقیق در دسترسی به آن دچار مشکل بودند. در چاپ اساطیر که آراستگی اثر با توجه به امکانات موجود به خوبی حفظ شده، این مجموعه در یک مجلد فراهم آمده است. باز چاپ این اثر به همراه پیشگفتاری از دکتر ژاله آموزگار در معرفی گلدنر و کار سترگ او و نیز مندرجات مجموعه متون اوستایی است.

فرهنگ ایرانی باستان

کریستیان بارتلمه (۱۹۲۵-۱۸۵۵ م) آلمانی یکی از بزرگترین ایران‌شناسانی بود که در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم چند اثر مهم در مطالعات اوستایی منتشر کرد که از میان آن‌ها فرهنگ ایرانی باستان نه تنها مهم‌ترین اثر او، بلکه یکی از چند اثر ماندگار مطالعات ایرانی است که پس از گذشت بیش از یک سده هنوز اثری بی‌بدیل و مورد استفاده پژوهشگران است. این اثر که در سال ۱۹۰۴ منتشر شد، واژه‌نامه جامع زبان‌های ایرانی باستان، یعنی اوستایی و فارسی باستان، است که جزو اژگان فارسی باستان آنکه در پرتو پژوهش‌های بعدی و به ویژه اثر ماندگار رولاند کنت با عنوان فارسی باستان (۱۹۵۰)، اکنون دیگر جایگاه پیشین را ندارد، همچنان اثری معتبر است. دو سال پس از انتشار این اثر، که از نمونه‌های مثال‌زدنی حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی است، بارتلمه پیوستی بر این اثر منتشر کرد و آن را به‌روز ساخت. در بازچاپ انتشارات اساطیر از این اثر، این پیوست که کمتر در دسترس اهل تحقیق قرار داشت، به انتهای کتاب الحاق شده است و این از مزیت‌های چاپ کنونی اثر بارتلمه است. این چاپ پیشگفتاری فارسی به قلم دکتر بدرالزمان قریب دارد. در این پیشگفتار (که بر اساس برگردانی نسبتاً آزاد از دو مقاله دانشنامه ایرانی‌کا فراهم آمده) زندگینامه بارتلمه، تحقیقات و آثار او با تمرکز بر فرهنگ ایرانی باستان، و نیز «تأثیر قانون بارتلمه بر ساختار فعل‌های زبان فارسی» معرفی و مطرح شده است.

نامنامه ایرانی

فردیناند یوستی (۱۹۰۷-۱۸۳۷ م)، پژوهشگر برجسته آلمانی. با بررسی انبوهی از منابع شرقی و غربی متعلق به دوره‌های باستان، میانه و نو، مجموعه‌ای از نام‌های ایرانی را فراهم آورد که در سال ۱۸۹۵ آن را به صورت کتابی منتشر ساخت. در این اثر ذیل هر نام معنا و مستندات آن آمده است. چنده دهه پس از انتشار این اثر، فرهنگستان اتریش طرحی جامع برای تدوین نامنامه ایرانی را آغاز کرد که قرار است در نه جلد منتشر شود. تاکنون بخش‌هایی از این اثر به صورت جزوه‌هایی منتشر شده است. با این حال کتاب یوستی همچنان اهمیت خود را دارد و از منابع مهم در مطالعات ایران‌شناسی است. بازچاپ این اثر که مدّت‌ها نایاب شده بود، همراه پیشگفتاری از دکتر علی اشرف صادقی را به همراه دارد که در بردارنده معرفی اثر و اهمیت آن و مطالعات جدیدتر در این حوزه است.

دستور زبان و گزیده متون اوستایی

آبراهام ولنتاین ویلیامز جکسن (۱۹۳۵ - ۱۸۶۲ م) استاد آمریکایی دانشگاه کلمبیا، بی تردید از برجسته ترین چهره های مطالعات ایرانی است که اغلب تألیفاتش حتی با گذشت زمان و پژوهش های جدید هم، همچنان تازگی دارند و مرجع به شمار می روند. یکی از آثار ماندگار او دستور زبان اوستایی در مقایسه با سنسکریت است که بخش نخست آن در سال ۱۸۹۲ منتشر شده است. او یک سال بعد نیز کتاب دیگری با عنوان قرائت اوستا به چاپ رساند که در بردارنده گزیده ای از متن های اوستایی برای آموزش این زبان بود. دیری نگذشت که هر دو اثر جای خود را در میان پژوهندگان زبان های باستانی ایران گشودند و بارها تجدید چاپ شدند، به ویژه کتاب نخست که هنوز هم کامل ترین و علمی ترین دستور زبان اوستایی است. کتاب دوم نیز اگرچه در پرتو آثار مشابه، به ویژه کتاب هانس رایشلت (با همین عنوان: قرائت اوستا، ۱۹۱۱) اهمیت پیشین خود را از دست داد، همچنان اثری سودمند است. هر دو اثر جکسن را انتشارات اساطیر در یک مجلد و به همراه پیشگفتاری از دکتر حسن رضایی باغبیدی باز چاپ کرد. این پیشگفتار نیز معرفی شخصیت و آثار جکسن، زبان اوستایی و پژوهش های پس از جکسن، و دو کتاب باز چاپ شده را در بر دارد.

دستورنامه پهلوی

هنریک ساموئل نیبرگ (۱۹۷۴ - ۱۸۸۹ م) دین شناس و ایرانشناس برجسته سوئدی نیز از چهره های شاخص مطالعات ایرانی است که چند اثر او در زمره آثار ماندگار ایرانشناسی هستند. یکی از این آثار درس نامه ای حاصل سال ها تدریس زبان فارسی میانه پهلوی است. او این اثر را در دو جلد تدوین کرد: جلد نخست که در سال ۱۹۶۴ منتشر شد، در بردارنده گزیده ای از متون پهلوی است که نیبرگ، خود آن ها را بر اساس نسخه های مختلف تصحیح کرده است و در انتهای آن نیز فهرست واژه های پهلوی را (به خط پهلوی و به همراه حرف نوشت و آوانوشت آن ها) آورده است. در مجلد دوم هم که واژه نامه است، تمامی واژه های به کار رفته در متون جلد نخست، معنا و تشریح شده اند. این دو مجلد، گذشته از کاربرد آموزشی، اهمیت پژوهشی هم دارند، به ویژه واژه نامه که همچنان راهگشای بسیاری از پژوهشگران است. این مجموعه که مدت ها نایاب و دور از دسترس بود، در مجموعه انتشارات اساطیر باز چاپ شده است و

پیشگفتار دکتر کتایون مزدپور در باب اهمیت زبان فارسی میانه و کتاب و نیز برگردان شرح حال نیبرگ به قلم دخترش، رابه همراه دارد.

آثار پورداود

ابراهیم پورداود (۱۳۴۷-۱۲۶۴ ش) را پیشگام مطالعات ایران باستان در ایران باید دانست. او که در زادگاهش (رشت) تحصیلات اولیه را گذرانده و چندی هم به تحصیل پزشکی پرداخته بود، نخست به بیروت و سپس به فرانسه رفت تا در رشته حقوق ادامه تحصیل دهد. اما در پاریس در پی آشنایی با ایرانیان فرهیخته‌ای چون علامه محمد قزوینی به فعالیت‌های ادبی و اجتماعی روی آورد. در دوران جنگ جهانی در برلین به پژوهش در نوشته‌های ایران‌شناسان بزرگ پرداخت و پس از پایان جنگ، به ایران بازگشت و همچنان مطالعه و تحقیق را پی گرفت. مدتی بعد، بار دیگر به اروپا بازگشت و طی یک دوره ده ساله ترجمه اوستا را به سرانجام رساند. پورداود در سال ۱۳۱۸ ش. به تهران بازگشت و در دانشگاه تهران تدریس فرهنگ و تمدن ایران را آغاز کرد و نخستین سنگ بنای مطالعات ایران باستان و به ویژه اوستاشناسی را نهاد و از رهگذر سال‌ها تدریس و پرورش شاگردانی - که بعدها خود استادان بنام این عرصه شدند - و نیز انتشار دهها کتاب و مقاله و ایراد سخنرانی، عنوان احیاگر فرهنگ ایران باستان را یافت.

پورداود در سال ۱۳۰۵ ش ترجمه‌ای فارسی از گاثا یا گاهان، یعنی کهن‌ترین بخش اوستا را به همراه برگردان انگلیسی آن به قلم دینشاه ایرانی در سلسله انتشارات انجمن زردشتیان ایرانی بمبئی و ایران لیگ به چاپ رساند. اساس ترجمه او برگردان آلمانی کریستیان بارتلمه، اوستاشناس نامدار آلمانی بود. پورداود برای تکمیل ترجمه‌اش از برگردان‌های دیگر دانشمندان آلمانی، فرانسوی، انگلیسی و پارسی نیز بهره جست. او چند سال بعد گزارش دیگری از گاثا فراهم آورد و منتشر کرد (بمبئی ۱۳۲۹ ش) و گذشته از برگردان فارسی این متن، یادداشت‌های روشنگری هم در دیباچه و نیز در بخش‌های دیگر آورد. با این همه یافته‌های او چندان بود که ناچار بخش عمده یادداشت‌ها - حدود ۳۷۰۰ یادداشت و هفت گفتار مستقل - را در کتابی جداگانه آورد که با عنوان یادداشت‌های گات‌ها (تهران ۱۳۳۶ ش) منتشر شد.

دومین بخش از اوستا که پورداود گزارش فارسی آن را منتشر ساخت، یشت‌ها بود. این اثر در بیش از ۱۲۰۰ صفحه که در دو جلد به چاپ رسیده (بمبئی ۱۳۱۰ و ۱۳۰۷ ش)، نیز یادداشت‌هایی

را دربر دارد که اغلب مقالات پژوهشی جامع و مستندی در باب شخصیت‌ها و موضوعات مختلف اوستایی هستند. او برگردان فارسی خرده اوستا (بمبئی ۱۳۱۰ ش) و سپس یسنا (دو جلد: بمبئی ۱۳۱۲ و تهران ۱۳۲۷ ش) و ویسپرد (تهران ۱۳۴۳ ش) را هم به همین ترتیب با یادداشت‌های تحقیقی متعدد به چاپ رساند. ظاهراً پورداوود و نذیرداد را هم به فارسی ترجمه کرد، اما موفق به چاپ آن نشد و پس از درگذشت وی نیز اطلاعی از آن به دست نیامد.

پورداوود، همچنانکه اشاره شد، برگردان اوستا را به همراه تعلیقات و یادداشت‌هایی منتشر کرد، اما دستاوردهای پژوهش او درباره جنبه‌های مختلف فرهنگ ایران باستان، بسی افزون‌تر بود و او بخش‌هایی از آن‌ها را به شکل کتاب یا مقاله منتشر کرد. ایرانشاه (بمبئی ۱۳۰۴ ش) یا تاریخچه مهاجرت گروهی از زردشتیان به هند، خرمشاه (بمبئی ۱۳۰۵ ش) دربردارنده گفتارهایی درباره آئین و کارنامه و زبان ایران باستان، سوشیانت (بمبئی ۱۳۰۶ ش) گفتاری درباره نجات بخشان مزدیسنايي، وزین افزار (۱۱۱۱) درباره ... از جمله کتاب‌هایی هستند که پورداوود در آن‌ها به فرهنگ ایران پرداخته است. از این میان دو کتاب فرهنگ ایران باستان (تهران ۱۳۲۶ ش) و هرمزدنامه (تهران ۱۳۳۱ ش) مهمترین آثار تألیفی پورداوود به شمار می‌آیند که همانند یادداشت‌های گزارش اوستا گفتارها و در واقع پژوهش‌های جامعی درباره برخی واژه‌ها و نیز پدیده‌های فرهنگی هستند. آناهیتا (تهران ۱۳۴۳ ش) هم مجموعه پنج‌گانه گفتار پورداوود را دربر دارد که بیشتر در نشریات به چاپ رسیده بودند.

از مجموعه آثار پورداوود، انتشارات اساطیر تاکنون یادداشت‌های گات‌ها، هر دو برگردان فارسی گات‌ها (در یک مجلد)، یشت‌ها (دو جلد)، یسنا (دو جلد در یک مجلد)، ویسپرد، خرده اوستا، فرهنگ ایران باستان، هرمزدنامه و نیز یادنامه پورداوود را هم که بیشتر در دو مجلد چاپ شده بود، در یک مجلد تجدید چاپ کرده است. این ناشر همچنین مجموعه مقالاتی از پورداوود را که در مجله سخن به چاپ رسیده در قالب کتابی با عنوان زین افزار به چاپ رسانده است.

در فضای اساطیر

عسکر بهرامی *

زرناب است و دُر مکنون است	در اساطیر هرچه مضمون است
سخن از رودکی و جیحون است	از سیاست سخن نمی‌گویند
نقل از حکمت فلاطون است	حرف از گفته‌های سقراط است
گفته‌ها از لطیفه مشحون است	نکته‌های ظریف می‌گویند
بی‌کم و کاست بلکه افزون است	روزی از دوستان سخن می‌رفت
با کیان‌فر ^۱ که حال تو چون است	گفت عبدالکریم جریزه‌داره ^۱
دلم از روزگار پر خون است	گفت دست از دلم بدار که باز
گوئیا کار دهر و ارون است	کرده‌ام بس کتاب‌ها تصحیح
گفت ناشر که حکم قانون است	اعتراضی به ناشرم کردم
گفت فانی ز شهر بیرون است	گفت فانی ^۲ چرا نیامده است

* مترجم و پژوهشگر.

۱. عبدالکریم جریزه‌دار، از مؤسسان و مدیر انتشارات اساطیر.

۲. جمشید کیان‌فر، مصحح متون تاریخ.

۳. کامران فانی از کتابداران و مترجم.

رفته با شایگان ^۱ گپی بزند	در دماوند یا به میگون است
گفت از بیگدلی ^۲ خبر داری	گفت دیوانه است مجنون است
سینه و قلب او شکافته شد	پای او نیز درب و داغون است
روز و شب بس که می کشد سیگار	همسرش غصه دار و محزون است
گفت ساکت ^۳ چرا شده خاموش	عربی دان و قاری قرآن
قسم او به طین و زیتون است	گفت در فکر کاف با نون است
گفت ثاقب فر ^۴ مؤدب کو	گفت دنبال نان تافتون است
گفت چون شد مجیدی ^۵ محبوب	گفت دلخون ز کار گردون است
گفت از بدره ای ^۶ چه می دانی	گفت ساکن به شهر دیتون است
گفت جویای ^۷ اصفهان کو	گفت در فکر و ذکر ذوالنون است
بهبروزی ^۸ بگو کجا رفته	گفت در رشت توی هامون است
مانده ایزدپناه ^۹ در پاریس	پشت بازار و چشمه شهوا
«سنگ سوراخ» ^{۱۰} و «سوزه میدون» است	لیک در ذهن او «لرستون» است

۱. داریوش شایگان، مترجم و پژوهشگر.

۲. منوچهر بیگدلی خمسه، مترجم و شاعر.

۳. محمدحسین ساکت، مستشار عالی قضایی، مترجم.

۴. روانشاد مرتضی ثاقب فر، مترجم و پژوهشگر، در آخرین مراحل آماده سازی کتاب، پا از دایره هستی بیرون نهاد، روانش شاد.

۵. فریبرز مجیدی، مترجم و پژوهشگر.

۶. دکتر فریدون بدره ای، زبان شناس، رئیس اسبق کتابخانه ملی، مترجم.

۷. جویا جهان بخش: مصحح و پژوهشگر متون دینی.

۸. محمود بهبروزی، مترجم.

۹. حمید ایزدپناه، پژوهشگر و مردم شناس.

۱۰. سنگ سوراخ پدیده ای طبیعی در کوه نزدیک خرم آباد است.

روحبخشان ^۱ نشسته در خانه	در ولنجک رقیب قارون است
گر گل سرخ داغ دل دارد ^۲	غصه اش در دل کتایون است
باجلان ^۳ عاشق اساطیر است	گر که هرکول یا فریدون است
آریاه آن نظامی سابق	دایماً در هوای پاگون است
توین بی را دگر رها کرد ^۴	در پی ویل دورانت و خاتون است
[حیف از آن مرد نازنین کامروز	خفته در زیر خاک مدفون است] ^۵
گفت وقت ناهار کی باشد	گفت برخیز چون هم اکنون است
با دعایی کنم سخن را ختم	چون دعا مبطل هرافسون است
این جناب کریم ^۶ با دو پسر	طالعش فرخ و همایون است
زنده باشند بابک و بهداد ^۷	زانکه بابا به هردو مدیون است

۱. روانشاد عبدالمحمد روحبخشان از مترجمان و ویراستاران نامی کشور، کمی پس از سروده شدن این شعر، جهان فانی را وداع گفت. روحش شاد.
۲. گل سرخ عنوان کتابی از سرکار خانم دکتر کتایون مزداپور.
۳. نام دکتر کتایون مزداپور.
۴. باجلان فرخی، مردم شناس و مترجم کتاب های اسطوره ای.
۵. روانشاد محمدحسین آریا، نظامی بازنشسته ارتش، مترجم آثار توین بی مورخ انگلیسی. شادروان آریا به هنگام سرودن شهر رخت از دار فانی بر بست، روانش شاد. این بیت پس از درگذشت روانشاد آریا اضافه شد.
۶. مراد آقای عبدالکریم جریزه دار مدیر انتشارات اساطیر.
۷. آقایان بابک و بهداد جریزه دار، فرزندان عبدالکریم جریزه دار، جو رکش اصحاب یکشنبه، جمع در انتشارات اساطیر و یاوران پدر در نشر و توزیع.

روزها کار گل، شبها کار دل *

تولید آثار مرجع از زبان مدیرعامل انتشارات اساطیر

کتاب ماه کلیات در ادامه سلسله گفت وگوهای خود با دست اندرکاران نشر کتاب و اطلاعات، این بار پای صحبت های آقای جریزه از مدیر انتشارات اساطیر نشسته است. در این گفت وگویی نسبتاً طولانی، از همه مسائل نشر صحبت به میان آمد و به سبب حرف های دلنشینی که در این گفت وگو شنیدیم، دریغمان آمد آن را کوتاه کنیم یا حتی در چند شماره به چاپ آن اقدام کنیم. بنابراین تصمیم گرفتیم همه گفته ها و شنیده ها را همان طور که بود به نظر خوانندگان گرامی برسانیم.

انتشارات اساطیریکی از مهم ترین و صاحب نام ترین ناشران در حوزه انتشارات کتاب های مرجع، متون کهن ایران و اسلام و آثار پژوهشی ایران شناسی و اسلام شناسی است. از آقای جریزه دار که با خوشرویی دعوت مجله را پذیرفتند و صمیمانه در این گفت وگویی طولانی شرکت کردند، تشکر می کنیم.

از آقای جمشید کیان فر کتابدار، مصحح و مورخ ارجمند نیز که زحمت اداره این گفت وگورا تقبل کردند و با طرح سؤال های خوبشان بر جذابیت گفت وگو افزودند، تشکر می کنیم. همچنین از همکار خوبمان آقای فرامرز مسعودی کتابدار و پژوهشگر کتابداری که با قبول شرکت در این جمع صمیمی و فرهیخته، بر غنای مصاحبه افزودند، تشکر می شود. **کیان فر:** به نام آنکه جان را فکرت آموخت، با نام و یاد خداوند قادر متعال و ضمن تشکر از شما بزرگواران که موافقت خود را برای این گفت وگو اعلام فرمودید، جناب آقای مسعودی خواهش می کنم شروع بفرمائید.

* این مصاحبه سال ها قبل به عمل آمده و برای نخستین بار در کتاب ماه، کلیات به چاپ رسیده است و حال پس از سال ها، بار دیگر به مناسبت شصت و شش سالگی عبدالکریم جریزه دار در این ویژه نامه به چاپ می رسد، چراکه اصول و چهارچوب انتشارات همان است و تفاوتی نکرده فقط توسعه یافته است.

مسعودی: ضمن تشکر از شما که قبول دعوت فرمودید و این فرصت را در اختیار ما قرار دادید، خواهش می‌کنم که به عنوان اولین سؤال دربار سابقه خودتان توضیح بفرمائید.

اساطیر: بسم الله الرحمن الرحيم. با سپاس از شما که اساطیر و بنده را مورد لطف خود قرار دادید، این سابقه، یعنی سابقه بنده و کتاب به ۴۱ سال پیش برمی‌گردد. آن هم به سه نسل پیش، کتابخوانی، قصه‌نویسی و کتابفروشی تا اینجا. ولی انتشارات اساطیر در سال ۶۱ تأسیس شد و دقیقاً با این نیت تأسیس و راه‌اندازی شد که بتواند گامی هرچند کوچک در راه ترویج و توسعه معارف ایرانی و اسلامی بردارد. خصوصاً توجهش به عرفان و تاریخ، حالا چه در شکل اسطوره‌ای و اساطیری‌اش و چه در شکل وقایع‌نگاری و تمدن اسلامی به طور اخص و دین به طور اعم معطوف بوده است. می‌توانم بگویم که دو چیز است که با بشرزاده می‌شود: یکی خود دین است که آغازش به تولد بشر برمی‌گردد. یعنی آن روزی که بشر زندگی را آغاز کرد از همان روز متدین بود و نطفه عرفان هم از همان روز بسته شد و این انسان از آن روز تا به امروز، گاهی روی این بال بود و گاهی روی آن بال.

کیان‌فر: آقای جریزه‌دار، اجازه بدهید که برگردیم به ۴۱ سال قبل که اشاره کردید. از قصه‌نویسی و ... تا برسیم به کتابفروشی و به راه‌انداختن نشر در سال ۶۱. حدفاصل کتابفروشی تا نشر آیا وقفه‌ای وجود داشته است یا نه؟

□ اساطیر: بله ...

کیان‌فر: اگر وجود داشته، چه بوده؟

□ اساطیر: ما در بروجرд کتابفروشی داشتیم. تقریباً این کتابفروشی و توزیع مطبوعات سه نسل در خانواده ما سابقه داشته است. پدر بزرگم، پدرم و من. در دهه ۵۰، ساواک با مزاحمت‌هایی که ایجاد می‌کرد، غیرمستقیم ما را ناچار به تعطیل کتابفروشی کرد. کتابفروشی را تعطیل کردیم و به شغل دیگری که تا سال ۵۷ ادامه یافت، روی آوردیم. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، فیلمان یاد هندوستان کرد و فکر کردیم برگردیم سر آن چیزی که مورد علاقه ما بوده، یعنی به کار دل بپردازیم و این بود که بعد از طی مراحل در سال ۶۱ از بروجرд به تهران نقل مکان کردیم و انتشارات اساطیر را به کمک دوستان دیگری که آن‌ها هم اهل فرهنگ و عاشق این مرزوبوم بودند، تأسیس کردیم.

کیان فر: خوب، آقای جریزه دار، شما خیلی اصرار دارید که از گذشته به حال برسید و من هم یک مقداری پافشاری و تعصب دارم که به گذشته برگردم. شاید ناشی از علائق رشته ام باشد؛ چون معتقدم که به هر صورت گذشته است که زیربنای امروز است. برگردیم به حدود ۴۱ سال پیش. به اینکه حدفاصل بین کتابفروشی که به هر حال، ناگزیر شدید تعطیلش کنید. اینجا ۲ سؤال می خواهم مطرح کنم: اول، آیا کتابفروشی های دیگری هم همزمان با شما در بروجرد بود؟ و آن ها هم تعطیل شدند یا نه؟ دوم، این فاصله زمانی به اصطلاح دهه ۵۰ را تا برسیم به دهه ۶۰، به چه کاری مشغول بودید؟

□ اساطیر: عرض کنم که کتابفروشی های دیگری هم بودند ولی آن ها به اصطلاح کتابفروشی های بی آزار بودند. خیر، آن ها تعطیل نشدند و به کارشان هم ادامه دادند. ولی چون ما کتابفروشی مان روی مفهوم می گشت، کتاب را می آوردیم، رویش کار می کردیم، معرفی می کردیم و ... به همین دلایل باید تعطیل می شد.

کیان فر: در این فاصله به چه کاری مشغول بودند؟ آیا شما با کتاب هم انس و الفتی داشتید در این فاصله و دیگر اینکه اصلاً کاری جدا از کتاب و مسائل فرهنگی پیشه کردید؟

□ اساطیر: سؤالتان جالب است آقای کیان فر، بنده آن دوران به تصادف، در زمینه لوازم خانگی فعالیت می کردم. ولی برای من جالب بود که همان موقع هم تمام فروشندگان لوازم خانگی و تجار از صبح تا غروب صحبت از مدت و زمان و چک و پول و بهره و تقسیط و تمديد و این چیزها می کردند.

بنده وقتی برای خرید می رفتم، یک حالت خاصی پیش می آمد، شعری برایشان می خواندیم، داستان عارفانه ای می گفتیم و برای آن ها که زیر فشار تکرار یک نواخت کلمات خشک و فضای ریاکارانه کاسبکارانه خسته خسته بودند، تنوعی بود، شاد می شدند. آن ها هم به اصطلاح به من شاید بتوان گفت صله ای می دادند، جنسی می دادند و اینجوری برای آن ها هم زنگ تفریح بود. به خاطر دارم که حتی زمانی من یخچال فیلکو می خواستم، کارخانه دیر فرستاده بود. بازار داغ بود و شهرستان ما هم زیاد مهم نبود. از آنجا تلگرافی برای مدیر عامل فیلکو فرستادم که:

تا کی ز فکر پلو ترک خو کنم ترسم پلو نیاید و از غصه تو کنم

فردای آن روز تلفن پیچ کردند که بابا چی می گی و سهمیه مان را دو برابر فرستادند. به این شرط که من دیگر نامه ای، تلگرافی، چیزی برایشان نفرستم و یک همچو بحثی هم، یک روز با تشکیلات آن موقع، تهران الکتریک که شرکت مادر گروه «برخوردار» محسوب می شد،

داشتیم. داستان از این قرار بود که بنده از آن ها کرسی برقی توشیبا و پلوپز ۱۲ نفره خریده بودم، کرسی زیاد بازار نداشت اما بازار پلوپز ۱۲ نفره داغ بود. آن ها کرسی برقی را فرستادند و پلوپز را نفرستادند. تلگرافی برای حاج برخوردار فرستادم به این مضمون که قصاب گوشت را با استخوان می فروشد، حاج برخوردار چطور؟ حاج برخوردار دستور رسیدگی فوری داد و خواهان نتیجه شده بود. فردای آن روز مدیران شرکت تهران الکتریک مرا به تهران خواستند و ضمن جلب رضایتم و گرفتن یک رضایت نامه کتبی از من، باز به من گفتند هرچی می خواهی به تو می دهیم به شرطی که نامه و تلگراف ننویسی. این دورانی که از عرصه کتاب بیرون بودم، البته به اصطلاح روزش به کار گِل می گذشت، اما شبش، کار دل بود.

در مقدمه ای که بر تعبیرات عرفانی از زبان عطار نوشتم، گفتم که «برای من روز واقعی شب است که مظهر سیاهی است». به هر حال به اصطلاح قطع ارتباطی نبود، چون اگر قطع شده بود، نمی توانستیم برگردیم. ولی خوب، یک دوره هجرت ظاهری بود. خود من هم شاید فکر می کردم که من بریده ام. اما وقتی که زمان مساعد شد، دیدم که نه، نه تنها نبریدم، بلکه دیگر نمی توانم دقیقه ای این فراق را تحمل کنم.

مسعودی: ببخشید آقای کیان فر، من در اینجا می خواهم از آقای جریزه دار بپرسم که فرمودید برای فعالیت در واقع جدیدتان که الان مشغول هستید، از بروجرد به تهران تشریف آوردید و نمی توانستید در شهرستان بروجرد به فعالیت انتشاراتی بپردازید. یعنی الزامی بود که به تهران تشریف آورید، الزام کاری یا اینکه نه همین طوری ...

کیان فر: ببخشید، اجازه بدهید پس من هم یک سؤال مکمل سؤال شما از آقای جریزه دار بکنم. آیا واقعاً به نیت نشر به تهران آمدید یا اینکه قصد کردید که اساساً نقل مکان کنید و وقتی به تهران آمدید، به فکر نشر افتادید که در آن صورت جواب آقای مسعودی را بدهید.

□ اساطیر: عرض کنم به حضورتان، اینکه شما به دوران قدیم و سابقه من برمی گردید، برای خودم هم جالب است. ببینید آن موقع یعنی سال ۵۷ شرایط دگرگون شده بود. یادام هست شهریور ۵۷ آمده بودم تهران، اما در کار خودم گیج بودم، نمی دانستم چکار باید بکنم. رفتم شرکت پارس الکتریک که تلویزیون گروندیک را تولید می کرد. وارد شرکت شدم، مدیر عامل شرکت حاج ... که در ضمن امین حاج برخوردار بود و در تمام گروه کارخانجات و شرکت های او بعد از حاج برخوردار حرف اول را می زد، مرادید. گفت: آمدی تهران چکار کنی؟ گفتم: آمدم

خرید کنم. گفت: برگرد به شهرت و برو بنشین خانه، گفتم: چرا؟ گفت: تو دیگر نمی توانی کاسبی کنی، بازار بهم ریخته و آن شرایطی که امثال تو می توانستند کار کنند، دیگر نیست. آخر من تقریباً نماینده گروه برخورد در استان شده بودم. برگشتم بروجرد. از مهرماه ۵۷ که روند حوادث شدت گرفت و چرخ های انقلاب با سرعت بیشتری حرکت کرد، مغازه های بازار و خیابان ها بجز ناوایی و بقالی و سبزی فروشی و نفت فروشی تعطیل شد و هر روز راهپیمایی و تظاهرات و اعتراض علیه رژیم بود و این تعطیلی ادامه داشت تا ۲۲ بهمن، بنده هم یک پایم تهران بود و یک پایم بروجرد و از حسن تصادف، بیشتر روزهای تاریخی را در تهران بودم. از جمله از نوزدهم تا بیست و سوم بهمن را، به هر صورت در ۲۲ بهمن، انقلاب اسلامی به پیروزی نهایی رسید و بعد از ۵ روز مغازه ها و ادارات باز شدند و زندگی جدید در دوران جدید آغاز شد. بنده هم از ۲۸ بهمن، مغازه را باز کردم اما شرایط دگرگون شده بود و نمایندگی های انحصاری هم درهم شکسته شد. پس من از آن طرف به نوعی می شود گفت باز نشسته شدم و آمدم تهران، منتها خوب، بیکاری دقیقاً یعنی مردن. آدم نمی تواند بیکار باشد. از طرفی هم نمی خواستم با این فضای جدید که بوجود آمده بود و به من این امکان را می داد که به کار مورد علاقه ام، یعنی نشر فرهنگ بپردازم، دوباره فروشنده گی لوازم خانگی را از سر گیرم، که به هر ترتیب با علائق من جور در نمی آمد. این بود که به نشر روی آوردم که تقریباً استمرار کار و پیشه دو نسل پیش من یعنی پدر و پدر بزرگم بود و هم عشق خودم. و اما چرا در بروجرد؟ ببینید، اولین کتاب چاپی در ایران، در اصفهان چاپ شد و پس از آن در تبریز و بعد تهران. از همان زمان تا الان، در شهرستان ها، کوشش های زیادی برای نشر انجام شده که عموماً نتوانستند موفق بشوند. برای اینکه تهران، فقط پایتخت سیاسی نیست، پایتخت فرهنگ و ادب فارسی و ادب اسلامی و شیعه هم هست و تمام چشم ها از نظر فرهنگی به تهران متوجه است. در تهران مشکلات وجود دارد ولی به هر ترتیب کم و زیاد، ارتباط برقرار می شود و کار ادامه می یابد و به جایی هم می رسد. ولی در شهرستان چون همین ارتباط نیم بند برقرار نمی شود، عملاً امکان نشر وجود ندارد. حال اگر کمی دور تر برویم، حتی در اروپا، یا آمریکا، همین الان، ناشرینی هستند که کتاب فارسی چاپ می کنند و تألیفات جدید و خوبی در می آورند. تعدادشان هم کم نیست. ولی همه آن ها، به نوعی گم می شود و نمی تواند انعکاس مفیدی داشته باشد. همان کتاب ها،

اگر در تهران چاپ یا افست شوند به خوبی درهمه جا منعکس می شوند. چون تمام چشم‌ها از تمام نقاط و تمام کسانی که خواهان تحقیقات ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی هستند، متوجه اینجاست. جایی که تهران جان جهان ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی است و همه چشم‌ها همیشه ایام متوجه آن بوده است. به این دلیل تا آنجایی که من اطلاع دارم، ناشر شهرستانی و حتی برون مرزی تا به حال موفق نبوده است.

کیان‌فر: می‌توانیم بگوییم که شما با یک نیت مشخص کاملاً آگاهانه به تهران آمدید و اقدام به نشر کردید. می‌توانید بگویید با چه خصوصیاتی شروع به نشر کردید؟ نخستین کارهای شما از نظر بازار فرهنگی چگونه بود؟ و چقدر با استقبال مواجه شد؟ با اینکه می‌دانستید که این کارهایتان ممکن است به زمان احتیاج داشته باشد؟

□ اساطیر: ببینید، من در آن دوران به اصطلاح هجرت که به تهران آمدم تصمیم به تکمیل کسری‌های کتابخانه‌ام داشتم. عمده کتاب‌های مورد نظر و جست‌وجویم هم متون ایرانی و اسلامی در همان زمینه عام دین، تاریخ، ادبیات و عرفان بود. به کتابفروشی‌های روبروی دانشگاه می‌رفتم، هم ناشرین مرا می‌شناختند و هم من آن‌ها را. از هر کدام سراغ کتاب‌های مورد نظرم را می‌گرفتم، می‌گفتند نیست. می‌گفتم چرا تجدید چاپ نمی‌شود؟ می‌گفتند صرفه ندارد. یک کتاب چاپ کنیم ۱۵-۱۰ سال فروشش طول می‌کشد. یکی از کتاب‌هایی که ناقص داشتم، ترجمه تاریخ طبری بود. جلد‌های پنجم و ششم و هفتم آن را نداشتم. هرچه جست‌وجو کردم، بی‌فایده بود. به یکی از ناشرین عنوان کردم چرا تاریخ طبری را تجدید چاپ نمی‌کنید؟ گفت: اگر این را چاپ کنم، ۱۷ جلد است، سرمایه‌ام می‌خواهد و به جای آن، ۱۷ عنوان کتاب چاپ می‌کنم که ۱۷ شانس برای فروش داشته باشم؟

پاسخ‌های مشابه با این مفهوم از ده دوازده جابه من گفته شد. تصمیم گرفتم انتشاراتی راه‌اندازی کنم و دقیقاً همین کتاب‌هایی را که صرفه اقتصادی ندارد و کسی نمی‌خرد و از نظر عقل معاش نمی‌تواند جوابگو باشد، چاپ کنم. چون پدران ما در این خاک خفته‌اند و فرزندان ما هم در این خاک خواهند خفت ما هم برآمده از این آب و خاکیم و ساخته و پرداخته این خاک پاک، و به آن بدهکاریم. این فرهنگ با عشق ساخته شده و اگر حسابگری‌های کاسبکارانه در کار بود، هرگز این نمی‌شد. همه چیز را خصوصاً ادب را به معنای گسترده آن، نمی‌شود با درم و دینار و ریال و دلار سنجید.

این بود که برای شروع، سفرنامه رضاقلی میرزا نایب‌الایاله و سفرنامه فرخ خان امین‌الدوله را چاپ کردم. چاپ این دو کتاب، انعکاس تعجب‌آوری داشت. ناشر جدیدی به میدان آمده و با ۲ کتاب سنگین و حجیم که بعد مادی هم نمی‌تواند داشته باشد، کار را شروع کرده است!... چند تائی از دوستان و همکاران نصیحت هم کردند که کار را کمی سبک‌تر بگیر!

پس از آن، تاریخ طبری و تاریخ سلاجقه آقسرانی را چاپ کردم. تاریخ طبری با استقبال مواجه شد، ولی تاریخ سلاجقه هنوز هم بعد از پانزده سال مانده است. و بعد سمط‌العلی، ترجمان البلاغه و دیوان سید حسن غزنوی چاپ شد. عموماً کتاب‌هایی که چاپ کردیم تا امروز هیچ کدام توجیه مادی نداشته‌اند و هر کدام را اگر به یک کارشناس اقتصادی کتاب بدهید، جوابی ندارد. چون زمان برگشت سرمایه‌شان، میانگین ۷-۶ سال طول می‌کشد. ولی قصد ما فقط توجیه مادی نبوده، بلکه قصد، کار فرهنگی بوده، یعنی اساطیر، خودش را خادم فرهنگ ایرانی - اسلامی می‌داند و یا این نیت به جلو می‌رود.

کیان‌فر: از ۲ اثری که به عنوان نخستین آثار نشر اساطیر نام بردید یعنی سفرنامه رضاقلی میرزا نایب‌الایاله و یا سفرنامه فرخ خان امین‌الدوله تا آنجایی که حافظه‌ام یاری می‌کند، سفرنامه فرخ خان تجدید چاپی بود ولی گویا سفرنامه رضاقلی خان برای اولین بار چاپ شد. یعنی با آن نصایح، باز شما آمدید و حجم کار را بیشتر کردید.

□ اساطیر: نه، آن هم تجدید چاپ بود. پس از آن، ما شرح‌التعرف لمذهب التصوف مستملی بخاری را چاپ کردیم. در تیراژ ۳۰۰۰ دوره که نخريدند و بعد از دوازده سیزده سال که از زمان چاپ آن می‌گذرد، هم نزدیک یک سوم نسخ آن مانده است. اما می‌دانید که بزرگترین و مهم‌ترین اثر عرفانی فارسی است که ما داریم و در جای خودش کمتر از تاریخ طبری نیست. ما چون به آن نصایح گوش نکردیم، چوبش را هم از نظر مادی خوردیم و می‌خوریم، امانه تنها ناراضی نیستیم که خیلی هم راضی هستیم.

مسعودی: نکته‌ای که فرمودید، بسیار ارزشمند است که شما جنبه‌های فرهنگی قضیه را غالب می‌دانید. ولی به هر حال بقای عمر یک ناشر، این است که باید بتواند از درآمد محصولی که عرضه می‌کند، کار را تداوم بخشد، خوب، این مشکلی ایجاد نکرد؟

□ اساطیر: خودم دقیقاً فکر می‌کنم که ما با امدادهای غیبی سرپا ایستادیم، چون هر جور می‌کنم که فکر می‌کنم، جواب نمی‌دهد. اما واقعیت این است که ما تا امروز چیزی برداشت نکردیم

و دنبال این نبودیم که سودی از اینجا ببریم. خوب، یه یک زندگی ساده شهرستانی عادت داریم. من و دوستان دیگر، هر کدام آب جوی باریکه‌ای داریم... اگر کتابی چاپ شده، اگر ۷-۶ سال طول کشیده تا فروش رفته، چون برداشتی به دنبال نداشته، آن سودی که می‌توانسته آنجا باشد، به نوعی از کتاب‌های دیگر بوده. بالاخره اینها به نوعی همدیگر را جفت و جور می‌کردند. بعد هم به مرور زمان، مردم به اساطیر، لطف پیدا کردند. در نمایشگاه که شرکت می‌کنیم، خیلی وقتها از لطفی که بازدیدکنندگان دارند یا خریدهایی که می‌کنند، اشک شوق به چشم می‌آید. واقعیت این است که اساطیر را، مردم سرپانگه داشتند. درست است که کم می‌خرند، ولی با همان خریدها و محبت‌هایشان ما را سرپانگه داشتند. می‌توانم بگویم که تکیه اساطیر واقعاً به خوانندگان خودش بوده و الا مؤسسات دولتی و کتابخانه‌های عمومی، خرید چندان از اساطیر ندارند. ما هم دنبال فروشی کاذب نیستیم. می‌دانید با قناعت و زندگی به اصطلاح طلبگی هم می‌شود گذران کرد.

کیان‌فر: گفتید که نخستین کارهای شما، تجدید چاپی و عمدتاً تاریخ بود. از کی آمدید کار را توسعه دادید؟ و تا به حال به کدام یک از شاخه‌های علوم پرداختید؟ نخستین آثار چاپی خودتان که به قول معروف از «بای» بسم الله شروع کردید چه بود و چگونه ادامه دادید؟

□ اساطیر: عرض کنم که ما از همان ابتدا در این امید و اندیشه بودیم که اساساً در تمام مباحث علوم انسانی و تمام شاخه‌هایش فعال باشیم. گویانکه انتخاب اول ما تاریخ به طور اعم و ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی به طور اخص و عرفان بوده و هست و همیشه حق تقدم خاص خودش را دارد. در رشته‌های علوم خاص، طبیعتاً هم علاقه‌اش را نداشتیم هم شناخت و دانشش را. ولی در زمینه رمان، رفتیم ولی باز هم، کلاسیک را انتخاب کردیم. می‌شود گفت این یک زنگ تفریحی هم برای اساطیر و هم برای خوانندگان اساطیر است. ضمن اینکه کار، دقیقاً در مقوله زمان‌های کلاسیک شناخته شده است و خیلی از آن‌ها به نوعی به تاریخ و عرفان برمی‌گردد.

می‌دانید، یافتن رمان خانوادگی که چشم بسته به خانه ببرید و خاطر جمع بگویید که هر کسی خواست بخواند، مقداری مشکل است. اصلاً تلاش مسئولین ارشاد هم همین است. این امر در رمان‌های ما وجود دارد. خواننده‌ای که اساطیر را می‌شناسد، می‌داند که رمانش هم در این